

فهرست مطالب

عنوان صفحه

چکیده ۱

کلیات و تعاریف

۱-۱- بیان مساله ۳

۱-۲- تعریف مفاهیم دقیق ۴

۱-۳- سوالات تحقیق ۴

۱-۴- فرضیات تحقیق ۴

فصل اول : مقدمه جمال شناسی

۱-۱- مقدمه ۷

۱-۲- زیبایی از دیدگاه سقراط ۹

۱-۳- زیبایی از دیدگاه افلاطون ۱۰

۱-۴- زیبایی از دیدگاه ارسطو ۱۲

۱-۵- زیبایی از دیدگاه فلوطین ۱۳

۱-۶- زیبایی از دیدگاه برک ۱۵

۱-۷- زیبایی از دیدگاه کانت ۱۶

۱-۸- زیبایی از دیدگاه تولستوی ۱۸

۲۱ ۱-۹- زیبایی از دیدگاه هگل
۲۱ ۱-۱۰- زیبایی از دیدگاه فریدریش نیچه
۲۲ ۱-۱۱- تجلی عشق در آفرینش
۲۴ ۱-۱۲- انواع عشق
۲۸ ۱-۱۳- عشق از دیدگاه سعدی

فصل دوم : جمال شناسی از دیدگاه سعدی

۳۲ ۲-۱- جمال از دیدگاه سعدی
۳۶ ۲-۲- جمال پرستی سعدی
۵۲ ۲-۳- دیدگاه زیباشناسی سعدی
۵۷ ۲-۴- جمال هستی
۶۰ ۲-۵- زیبایی‌های ظاهری و مادی
۶۷ ۲-۶- انواع جمال
۶۸ ۲-۷- زیبایی مجازی
۷۳ ۲-۸- زیبایی معنوی (جهان)
۷۹ ۲-۹- زیبایی معنوی (انسان)
۸۱ ۲-۱۰- عرفان سعدی
۹۰ ۲-۱۱- تمایز عشق الهی، جمال پرستی و عرفان سعدی

فصل سوم : معیارهای جمال معشوق

۹۵ ۱-۳- معیارهای ظاهری
۹۵ ۱-۱-۳- خصوصیات معشوق
۹۷ ۲-۱-۳- شمایل ظاهری معشوق
۱۰۰ ۳-۱-۳- ارائه معیارهای زیبایی ظاهری معشوق
۱۳۱ ۴-۱-۳- جدول آماری معیارهای ظاهری
۱۳۲ ۲-۳- معشوق مذکر
۱۳۲ ۱-۲-۳- خط
۱۳۴ ۲-۲-۳- عشق به امرد
۱۳۷ ۳-۳- معیارهای معنوی

فصل چهارم: نتیجه گیری

۱۴۴ نتیجه گیری
۱۴۶ منابع

چکیده

در میان ملل و اقوام مختلف و حتی بین افراد یک جامعه، معیارهای زیبایی با هم تفاوت دارد. ارسطو داشتن نظم و اندازه را زیبایی می‌داند. فلوطین زیبایی هر چیزی را تناسب درونی آن چیز بر می‌شمرد. افلاطون زیبایی را نظم و قاعده ای خاص می‌داند و آن را از دیدگاه سودمندی بررسی می‌کند. سقراط سودمندی را نتیجه و معلول زیبایی می‌داند نه خود آن و می‌گوید: زیبایی نمی‌تواند تناسب باشد گر چه مفهوم تناسب و تقارن و توازن نکته‌های مهمی در زیبا شناسی هستند. کانت زیبایی را وابسته به ذوق و سلیقه می‌داند. نوافلاطونیان تناسب و اعتدال را زیبایی می‌دانند و معتقدند زیبایی بر دو نوع مادی و معنوی است. در دیدگاه سعدی در ارائه معیار زیبایی نیز تناسب، حسن اعتدال و موزون بودن مطرح است. سعدی زیبایی را دو گونه می‌داند: یکی زیبایی معنوی که در آن عالم جلوه‌گاه حضرت حق است و جلوه جمال او در همه پدیده‌ها ساری و جاری است. در این نوع زیبایی، عالم و منشأ همه زیبایی‌ها؛ یعنی همان زیبای مطلق مورد بحث قرار می‌گیرد. نوع دوم، زیبایی ظاهری است که در این نوع زیبایی معشوق زمینی و انسانی بستر تجلی جمال حضرت حق می‌شود. او در زیبایی ظاهری تناسب و اعتدال را شرط لازم و اصلی معرفی می‌کند. و به هنگام توصیف معشوق به هر ترفند مادی و محسوسی دست می‌یازد تا جلوه معشوق را بیشتر نمایان سازد. سعدی در زیبایی ظاهری با توجه به معیارهایی که از معشوق به دست مخاطب می‌- سپارد از جمله قدّ سرو، موی بلند، چشم بادام، لب سرخ، چاه زنخندان، ابروی کمان و... سعی می‌کند که معیار زیبایی و جمال معشوق را در زمان خود، به تصویر بکشد.

کلیدواژه‌ها: سعدی- زیبایی - زیبایی ظاهری - زیبایی معنوی.

کلیات و تعاریف

۱-۱ - بیان مسأله

زیبایی در میان ملل مختلف دارای معانی گوناگونی است. برخی لذت بخشی را زیبایی و پاره‌ای حد و اندازه معین را جمال می‌پندارند. عده‌ای نیز تناسب و تقارن را معیار زیبایی می‌دانند. بنابراین، معیارهای زیبایی و زیبا شناسی از نظر ملت‌ها تفاوت‌ها و تشابهاتی دارد. این معیارها با عنایت به فرهنگ حاکم بر جوامع و روحیات مردم شکل می‌گیرد و حتی در میان یک ملت با گذر تاریخ و تطور زمان دستخوش تحولات چشمگیر و حتی متضادی می‌شود. شاعران به عنوان نمایندگان سخنور و سخندان یک جامعه، بر اساس حساسیت‌های عاطفی و اندیشگی، جهان را زیباتر از دیگران می‌بینند و در واقع دریچه نگریستن آنان به جهان و مظاهر آن با دیگر انسانها تفاوت چشمگیری دارد و زیبایی به نظر آنها دارای مفهوم خاصی است. در ادبیات فارسی، سعدی را آموزگار زیبایی می‌دانند؛ عشق در غزلیات او عامل کشش انسان به جمال و کمال است. به نظر سعدی همه‌ی انسانها زیبایی پرست‌اند و صاحب ذوق. ریشه و ژرف ساخت این تفکر را باید در نگرش وی نسبت به خدا، جهان و بشر جستجو کرد. تجلی‌گاه نگاه سعدی به خداوند، اشعار عارفانه اوست و طرزنگاهش به پدیده‌های هستی، طبیعت و معشوق زمینی بر اشعار عاشقانه‌ی وی سایه افکنده است. به طور کلی در آثار سعدی زیبایی به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی زیبایی معنوی و فرامادی که در آن عالم را جلوه‌گاه حضرت حق و هر گونه زیبایی را پرتوی از جمال الهی می‌داند و جلوه‌ی آن جمال را در تمام کاینات و پدیده‌ها ساری و جاری می‌بیند و به قول سعدی "عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست." در این نوع نگرش، زیبایی از بحث فردیت فراتر می‌رود و زیبایی عالم هستی و منشا این زیبایی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. نوع دوم زیبایی ظاهری است که معشوق زمینی بستر تجلی این جمال است و نقد و بررسی این اشعار ما را به نظریات افلاطون و فلوپین در باب

زیبایی رهنمون می‌شود، چرا که به نظر آنان زیبایی یعنی: خوبی، نیکویی، مطبوعی، سودمندی، تناسب و توازن.

۱-۲- تعریف مفاهیم تحقیق

زیبایی: ۱- ویژگی آنچه یا آن که دیدنش لذت بخش و چشم نواز است؛ قشنگ؛ جمیل-
دلشین؛ مطبوع؛ خوشایند: آهنگ زیبا. (انوری، ۱۳۸۶: ۶۴۷)

زیبایی معنوی: با شکل‌گیری نگرش عارفانه، زیبایی از بحث فردی فراتر می‌رود و بیشتر زیبایی در عالم هستی مطرح می‌شود. در زیبایی معنوی عالم محل تجلی حضرت حق است و هر گونه زیبایی پرتوی از زیبایی الهی است و جلوه‌ی جمال هستی در همه عناصر عالم پدیدار است.

زیبایی ظاهری: معشوق زمینی بستر تجلی این جمال است و شامل نمادها و معیارهایی چون قد سرو، چشم فتان، لب شیرین، چاه زرخدان، سرپنجه مخضوب و... است.

۱-۳- سوالات تحقیق: (شامل سوال اصلی و سوالات فرعی)

سوال اصلی:

۱- جمال در غزلیات سعدی چگونه متجلی شده است؟

سوالات فرعی:

۱- ملاک‌های جمال از نظر سعدی کدامند؟

۱-۴- فرضیات تحقیق: (فرضیه اصلی و فرضیات جنبی یا جانمایی)

فرضیه اصلی:

در غزلیات سعدی، جمال از دو دیدگاه قابل تحلیل است؛ یکی جمال هستی و دیگری جمال انسان. جهان هستی از نظر سعدی چه نقص داشته باشد و چه عاری از عیب باشد در هر صورت زیباست؛ چرا که عالم هستی نسخه ای برای معرفت کردگار است. انسان نیز که اثری جمیل از خداوند است در غایت زیبایی است؛ البته محور اصلی توجه سعدی در این زمینه، توصیف زیبایی معشوق است.

فرضیه فرعی:

۱- معیارهای زیبایی جهان و انسان تفاوت‌های بنیادی با هم ندارند و اصلی‌ترین ملاک‌های جمال؛ یعنی تناسب، موزون بودن، حسن ترکیب و اعتدال در جهان و انسان مشترک است. در باب انسان، زیبایی در غزلیات سعدی به دو دسته معنوی و ظاهری قابل تقسیم است. گاه ارزشهای معنوی معشوق مدنظر اوست و گاه زیبایی ظاهری و جسمی؛ چون دل آرایی و شیرین دهنی....

فصل اول

مقدمه جمال شناسی

از دیدگاه سعدی هر آنچه که در جهان وجود دارد زیباست. در آثار سعدی به ویژه در غزلیاتش، جمال از دو دیدگاه قابل تحلیل است؛ یکی جمال هستی و دیگری جمال انسانی. در جمال هستی (معنوی) انسان به هر جا که می‌نگرد خدا را می‌بیند، موجودات همه تجلی حضور خدایند و خدا در همه طبیعت و مظاهر آن حاضر و ناظر است. از دیدگاه سعدی در جمال معنوی هر چیزی که وجود دارد پرتوی از آن زیبای مطلق است. در بررسی این نوع جمال احساس می‌شود که شخصیت سعدی به سمت یک عارف واقعی و وارسته میل می‌کند. در جمال انسانی (ظاهری) ویژگی‌های انسان مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. انسان هم که اثری جمیل از خداوند است در غایت زیبایی است. البته محور اصلی توجه سعدی در این زمینه، توصیف زیبایی معشوق است. در دوره سعدی معمولاً ویژگی‌های یکسانی برای معشوق برشمرده می‌شده است. در این دوره غزل سرایی تبدیل به سنتی غالب می‌شود و به همین دلیل ثبات کیفیت ارتباط عاشقانه تغییر و تحولی در فرهنگ و سنت را سبب نمی‌شود؛ پس از مدتی که پایه‌های سنت تحکیم می‌شود شاعران غالباً معشوقی را وصف می‌کنند که معشوق شاعران پیشین بود و معشوق سنتی و ادبی شده بود. این شاعران اگر چه احوال و عوالم عشق را به تجربه شخصی در می‌یافتند، چون می‌خواستند آن را به شعر در آورند، از دریچه سنت و نگاه پیشینیان به وصف و بیان آن می‌پرداختند. اقتدار و جبر سنت باعث می‌شد که شاعر در جهان غزل‌های عاشقانه خود، همان چشم اندازی را ببیند و بیان کند که پیشینیان دیده بودند و تجربه کرده بودند. خلق و خوی و جمال معشوق‌های واقعی همه با یکدیگر اختلاف داشتند، اما در جهان غزل غالباً با خلق و خوی و حسن و جمال اغلب مشابهی ظاهر می‌شدند. این معشوق غزل سنتی گیسوانی بلند و سیاه و پرچین و شکن، چشمانی سیاه و خمار آلود، ابروانی چون کمان، مژگانی چون خنجر و قامتی چون سرو و صنوبر و شمشاد داشت، خرامان راه می‌رفت، ناز و کرشمه می‌کرد و عاشق را با تیر غمزه می‌کشت.» (پور نامداریان، ۱۳۸۴: ۷۲) لازم به ذکر است که در جمال انسانی، وصف معشوق هم خود به دو زیر مجموعه مادی و معنوی یا جسمی و روحی قابل تقسیم است؛ گاه ارزش‌های معنوی معشوق مدنظر سعدی است و گاه دل‌آرایی و شیرین‌دهنی و توصیف ابعاد مادی وجود او؛ زمانی هم از طریق تضاد؛ یعنی قباحت و زشتی است که معیار جمال را به دست مخاطب می‌سپارد.

در فرهنگ لغت دهخدا ذیل کلمه زیبا آمده: از "زیب" + "ا" (فاعلی + صفت مشبیه). به معنی نیکو و خوب است که نقیض زشت و بد باشد. (برهان) (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل عنوان زیبا) «همچنین در فرهنگ های فارسی (برهان قاطع و معین) ، به معانی زینده، شایسته، نیکو، جمیل، قشنگ، خوشگل، صاحب جمال، خوش نما، آراسته و هر چیز خوب و باملاحت بود، همچنین به معانی وسیم، خوبروی و مقابل زشت آمده است.» (صیادکوه، ۱۳۸۶: ۳۷) در میان انبوه تعاریف ارائه شده از زیبایی تعریف ساده و دلچسب امرسون (Emerson) - دانشمند و فیلسوف آمریکایی - که می گوید: «هرگز مجال دیدن زیبایی ها را از دست مگذار، زیرا زیبایی اثر انگشت خداوند است.» دلنشین تر است.

(واحدی، بی تاریخ: ۱۴)

زیبایی از جمله مقوله هایی است که هر کسی در مورد آن نظری داده است و تا زمان حال از زیبایی تعریف واحدی ارائه نشده است. لئون تولستوی می گوید: «لیکن این کلمه، نه فقط ناشناس است، بلکه از صد و پنجاه سال پیش تا کنون، از سال ۱۷۵۰ که باومگارتن "زیباشناسی" را بنیان نهاد، تا حال که خروارها کتاب به دست دانشمندترین و متبحرترین مردان جهان درباره ی "زیبایی" نوشته شده است، این مساله که زیبایی چیست، کاملاً بی پاسخ مانده است و با هر اثر جدیدی که از علم الجمال سخن گفته، به راهی نو حل شده است.» (تولستوی، ۱۳۸۴: ۲۱)

«در فرهنگ اصطلاحات فنی و نقادانه فلسفی لالاند که به سال ۱۹۲۶ منتشر شد و هنوز هم در نظام دانشگاهی تدریس فلسفه در فرانسه معتبر است، زیباشناسی به دو معنا تعریف شده است: "۱- هر آنچه به زیبایی مرتبط شود، و هر آنچه منش زیبایی را تعریف کند. ۲- علمی که موضوعش داوری و ارائه حکم باشد درباره ی تفاوت میان زیبا و زشت.» (احمدی، ۱۳۷۴: ۲۵)

برای زیبایی، تاکنون تعاریف زیادی و حتی متفاوتی ارائه شده است که به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد. ولی تقریباً تمام کسانی که راجع به زیبایی بحث کرده اند به این امر معترفند که بحث در

مورد زیبایی را حکمای یونان آغاز کرده‌اند، ویل دورانت در کتاب " لذات فلسفه " در این زمینه می-گوید: « بحث درباره زیبایی را فیثاغورث باز کرده است. » (ویل دورانت ، ۱۳۷۴ : ۲۱۸)

۱-۲- زیبایی از دیدگاه سقراط

« موضوع یکی از مکالمه‌های دوره‌ی نخست آثار افلاطون به نام هیپاس بزرگ، زیبایی (Kalon) است. در این مکالمه کار سقراط تلاش برای یافتن معیار یا "زیبایی اصلی" است. سقراط می‌گوید که زیبایی نمی‌تواند "تناسب" باشد، چون تناسب سبب می‌شود که چیزها زیبا بنمایند و از آن جا که علت چیزی نمی‌تواند خود آن چیز باشد پس تناسب نمی‌تواند خود زیبایی باشد. به علاوه روشن نیست که چرا چیزهای متناسب گاه زیبا و گاه زشت به نظر می‌آیند. البته مفاهیم تناسب، تقارن، توازن و ایجاز نکته‌های مهمی در زیباشناسی هستند، اما سقراط افلاطون آن‌ها را "خود زیبایی" می‌داند.» (احمدی، ۱۳۷۴ : ۵۵)

سقراط می‌گوید که زیبایی، سودمندی هم نیست و بالحنی که تاحدودی همان لحن کانت است از نظرش دفاع می‌کند. او می‌گوید که سودمندی و نیکی زاده زیبایی هستند و یادآور می‌شود که آیا زیبایی لذت است؟ او در ادامه می‌گوید: سودمندی نتیجه و معلول زیبایی است نه خود آن و در کتاب دوم قوانین می‌نویسد که معیار ارزش هنری لذت نیست، بل درستی است و مقصودش از درستی «آن برابری است که هر اثر هنری باید از حیث اندازه و دیگر خصائص با سرمشق داشته باشد.» (همان، ۱۳۷۴ : ۵۶)

۱-۳- زیبایی از دیدگاه افلاطون

«با توجه به مکالمه گرگیاس افلاطون (قیاس بین هنرمند نگارگر و سایر حرفه های گوناگون چون کشتی ساز و پزشک) و نقل قول افلاطون نکته مهمی در مورد زیبایی به اثبات می رسد: مفهوم زیبایی در نظر او مترادف است با مفاهیم منظم و هماهنگ، و کار هنری، همان "نظم و قاعده ای خاص" است.» (احمدی، ۱۳۷۴: ۲۶)

افلاطون در کتاب "جمهور" می گوید: «عشق حقیقی، عشقی است متین و حکیمانه که موضوع آن

نظم و زیبایی است.» (افلاطون، ۱۳۶۸: ۱۷۹)

در نظر افلاطون چیز زیبا باید دارای وحدت درونی و برونی باشد و علاوه بر ظاهر زیبا دارای روح زیبا هم باشد.» گفتم پس برای صاحبان بصیرت، زیباترین منظره، مشاهده کسی است که دارای روحی زیبا باشد و در جسم وی نیز آثار زیبایی مشهود باشد چرا که صفات درونی و برونی با یگدیگر تجانس کامل دارند. گفت: آری زیبایی همین است.» (همان، ۱۳۶۸: ۱۷۸)

افلاطون بارها در مکالماتش زیبایی را از دیدگاه سودمندی (chersimon) بررسی کرد. در کتاب "دوره آثار" در مکالمه پروتاگوراس آمده «گفتم: ای مردان دانا، درباره کارهایی که هدفشان رسیدن به لذت و دور ماندن از درد است چه می گوئید؟ معتقدید که آن کارها زیبا هستند و هر کار زیبا خوب و سودمند است؟ گفتند: آری.» (افلاطون، ۱۳۶۷: ۱۲۳)

در بسیاری از مکالمه های افلاطون زیبایی و نیکی باهم مترادفند. به عنوان مثال به مکالمه ته تتوس دقت کنید: «زیرا کسی که سخن به این زیبایی بگوید هم خوب است و هم زیبا.» (احمدی، ۱۳۷۴: ۵۸)

همچنین به این قسمت از مکالمه پروتاگوراس توجه کنید: «آیا به جنگ رفتن شریف و زیباست یا

زشت؟ گفت: شریف و زیبا. گفتم: اگر شریف و زیباست پس نیک است زیرا تصدیق کرده‌ایم هر کار

زیبا نیک است.» (افلاطون، ۱۳۶۷: ۱۲۵)

در یک جمع بندی کلی، نظریه ی افلاطون را درباره ی زیبایی در جمله های زیر که از رساله ضیافت نقل شده می توان، چنین خلاصه کرد: «زیبایی همان است که با خوبی در آمیخته و با درستی و صحت اندازه گیری قرین است و برظاهر و حقیقت اشیا حکمروایی می کند و چیزی زیباست که از هر سه یعنی خوبی، نیکی و درستی مایه گرفته باشد و اراده و اخلاق و عقل و ذوق فیلسوف و طبایع عالی را ارضا نماید.» (صیاد کوه، ۱۳۸۶: ۴۲)

«باری افلاطون خود هیچ گونه فلسفه منظمی درباب هنر و زیبایی نیاورده و آراء او درباب هنر و شعر هم در طی رسالات مختلف به طور پراکنده و ضمنی آمده بود و شاید این نکته که خود او هم فیلسوف و هم هنرمند بود او را از اینکه در باب هنر حق مطلب را ادا کند باز می داشت و نمی گذاشت تا حقیقت را که موضوع فلسفه است از زیبایی که موضوع هنر است تفکیک نماید.

در هر حال اساس هنر در نزد افلاطون عبارت است از تقلید اما چون عالم محسوس خود تقلید است از جهان معقول، کار هنرمند خود تقلیدی از عالم معقول مُثُل خواهد بود. شاعران برای ارضای عوام موافق طبع و فهم آن ها سخن می گویند و چون اشعارشان هم نه از روی عقل و رویت بلکه در حال شور و بیخودی ساخته می شود اقوال آن ها با اخلاق و حکمت توافقی ندارد و زیبایی و نیکی در آن ها با هم متحد نیست.» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۱۰۱)

افلاطون جهانی دوگانه دارد، او هر چیزی را که در این جهان وجود دارد سایه‌ای از واقعیت اصلی آن می‌پندارد. وی از ایده زیبایی یاد می‌کند. یعنی از آن زیبایی اصلی و نهایی که هر چیز زیبا در این جهان، زیبایی خود را از او دارد.

۱-۴- زیبایی از دیدگاه ارسطو

ارسطو یکی از قدیمی‌ترین صاحب نظرانی است که تناسب را ملاک زیبایی قرار داده است و یل دورانت در این باره می‌گوید: «پاسخ ارسطو به مساله زیبایی، پاسخ نمونه یونانی است؛ زیبایی عبارت است از هماهنگی و تناسب و نظم آلی اجزای در کل به هم پیوسته.» (ویل دورانت، ۱۳۷۴: ۲۱۸)

« در فصل هفتم کتاب ارسطو (فن شعر) می‌خوانیم که "امر زیبا" خواه موجود زنده‌یی باشد و خواه چیزی باشد مرکب از اجزاء، ناچار باید که بین اجزای آن نظم و ترتیبی وجود داشته باشد و همچنین باید حد و اندازه‌یی معین داشته باشد، چون زیبایی و جمال شرطش داشتن اندازه معین و همچنین نظم است.» (احمدی، ۱۳۷۴: ۶۴)

«تعالیم ارسطو در باب زیبایی، مثل تعالیم افلاطون در این باب، بیشتر مبتنی بر مفهوم زیبایی هنر است تا زیبایی محض و در باب زیبایی معنوی هم که عبارت از خیر اخلاقی است خاطر نشان می‌کند که مفهوم زیبایی از خیر، جامع‌تر و کلی‌تر است؛ چرا که خیر فقط به بعضی اعمال اطلاق می‌شود؛ در صورتی که زیبایی شامل امور ثابت و لایتغیر هم هست. مع هذا آنچه وی در باب اوصاف امر زیبا می‌گوید عبارت است از: هماهنگی، نظم و اندازه مناسب که وی در رساله شعر تحقق آن‌ها را در وحدت اجزای شعر و درام می‌جوید و با توجه به ارتباط بین کردار و نمایش مساله خیر را هم با مساله زیبا هم

عنان می‌کند. با این حال وی نظریه‌ی هنر را مبتنی بر زیبایی نمی‌کند بلکه اساس هنر را تقلید می‌داند؛ یعنی سعی هنرمند در تصویر و محاکات انسان و کردارهایش.

بدین گونه، باز تعالیم ارسطو در شعر و هنر همچنان دنباله تعلیم افلاطون و مکمل آن است، اختلاف وی با استاد در این باب مربوط به ارزش و حدود این تقلید است. باری به اعتقاد وی منشا تمام هنرها عبارت است از غریزه تقلید و از لذتی که از تقلید حاصل می‌شود و در واقع همین نکته است که انسان را از دیگر جانوران ممتاز می‌کند. البته لذتی که از تقلید حاصل می‌شود در نزد ارسطو خودش ناشی از لذت حاصل از معرفت است. اما موضوع تقلید در شعر و هنر عبارت است از طبیعت یا عالم واقع.» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۱۰۴)

۱-۵- زیبایی از دیدگاه فلوطین

بعد از ارسطو، از نظر گاه‌های مهم دیگری که در عالم معرفت و زیباشناسی مطرح است، دیدگاه فلوطین و نوافلاطونیان می‌باشد. نوافلاطونیان همه‌ی نظر گاه‌های مهم قبل از خود، به ویژه افلاطون و ارسطو را، پایه اندیشه‌های خود قرار دادند.

« در رساله ششم از انثاد (ترجمه فارسی کتاب فلوطین) آمده که بنا به نظر بیش و کم پذیرفته همگان، زیبایی هر چیزی تناسب درونی اجزاء آن است. موردی که کسی را به سوی چیزی جلب می‌کند و حضورش سبب وجود زیبایی در آن چیز می‌شود تناسب درست اجزاء نسبت به یکدیگر و نسبت به کل است. اما فلوطین این تعریف را نابسند می‌داند، به این دلیل که در این صورت زیبایی منحصر به موارد مرکب می‌شود و در نتیجه موارد بسیط زیبا خوانده نمی‌شود، در صورتی که حتی تک آوایی یا رنگی

تک یا ساده نیز می‌تواند زیبا باشد، از طرفی دیگر آسمان پر از ستاره‌ای که در آن ستاره‌ها بی‌هیچ تناسبی کنار هم قرار گرفته‌اند زیباست، گاهی چهره شخصی زیبا و گاه نازیبا می‌نماید بدون آنکه در تناسب آن تغییری داده شده باشد. فلوطین با کنار گذاشتن تناسب به دنبال علت زیبایی می‌گردد.

او می‌گوید: روح ما بر حسب طبیعتش هر گاه با چیزی روبرو می‌شود که آشنای اوست شادمان می‌شود و آن گاه به خود بر می‌گردد و آنچه را که خود دارد، به یاد می‌آورد. فلوطین در ادامه می‌گوید: زیبایی چیزهای محسوس ناشی از بهره‌ای است که آن‌ها از ایده زیبا گرفته‌اند و جسم از طریق بهره‌یابی از نیروی صورت بخشی که از صور خدایی می‌آید وجود پیدا می‌کند. اما گونه‌ای دیگر از زیبایی وجود دارد که به ادراک حسی ما در نمی‌آید و این زیبایی حقیقی و معنوی است. در پاره ششم رساله ناگهان مفهوم نیکی مترادف زیبایی می‌شود: "زیبا و نیکی عین یکدیگرند". برای دست‌یابی به نیکی و زیبایی باید به زیبای مطلق توجه کرد و سالک درون خویش شد و با چشمی درونی به منظر جهان نگریست. روح اگر خود را زیبا نکند، زیبایی را نخواهد دید. فلوطین در مورد زیبایی طبیعی، باز به نکته زیبایی درونی برمی‌گردد تا ثابت کند که در طبیعت نیز "صورت معقول زیبایی" وجود دارد، اما زیبایی که در روح است بارها ارجمندتر از آن است. (احمدی، ۱۳۷۴: خلاصه ۷۲-۷۰)

عقاید فلوطین در باره‌ی زیبایی خود موضوع گسترده‌ای است، چون فلوطین با دقت فراوان در این باره بحث کرده است. به اختصار تمام می‌توان گفت که «فلوطین زیبایی را به جسمی (مادی) و معنوی تقسیم می‌کند، زیبایی‌های محسوس به وسیله حواس درک می‌شوند اما در یافت‌های زیبایی معنوی بستگی‌اش به میزان ارتباطی دارد که با روح پیدا می‌کنند؛ یعنی هر چه امری یا چیزی بستگی‌اش با روح ما نزدیک‌تر شود، زیباتر جلوه می‌کند و فلوطین از همین نکته استفاده می‌کند و بین زیبایی‌ها و زیبایی مطلق ارتباطی ایجاد می‌کند.» (صیادکوه، ۱۳۸۶: ۴۹)

درباره‌ی دیدگاه افلوطین یا افلوطینیان جدید می‌توان افزود که این‌ها همه‌ی جمال را منبعث از جمال حق می‌دانستند و زیبایی در واقع از طریق کشف "وحدت در کثرت" به دست می‌آید؛ همان اندیشه‌ای که سعدی در بیت زیر، به زبانی بسیار لطیف بیان کرده است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

(فروغی، ۱۳۶۵: ۷۸۷)

همچنین:

" همه عالم جمال طلعت اوست تا که راجشم این نظر باشد
کس ندانم که دل بدو ندهد مگر آن کس که بی بصر باشد
آدمی را که خارکی در پای نرود، طرفه جانور باشد "

(همان، ۱۳۶۵: ۴۸۰)

۱-۶- زیبایی از دیدگاه برک

رساله "تحقیق درباره‌ی سرچشمه نظریات ما" درمورد والایی و زیبایی نوشته ادموند برک شامل یک مقدمه و پنج فصل است. در بخش دهم از فصل اول اشاره‌ای به زیبایی شده است، زیبایی موضوع عاطفه‌ای معرفی شده است که ما آن را عشق می‌خوانیم، برک آن را به جنسیت مرتبط می‌داند. از نظر او شماری از عواطف ما سرچشمه فردی دارند مثل ترس و درد و شماری سرچشمه اجتماعی دارند مثل عشق به دیگری و کشش جنسی.

« برک عشق را لذتی مثبت می‌داند که موضوع آن زیبایی است. فصل سوم کتاب درباره‌ی زیبایی و نسبت ناگسستگی آن با عشق است. برک این نظریه را که زیبایی همان تناسب است، رد می‌کند و بعد هم این دیدگاه را که زیبایی باید سودمندی باشد، یا این حکم که زیبایی همان کمال است را به باد انتقاد می‌گیرد. به نظر برک زیبایی زاده خرد نیست، قرار نیست به ما بهره و سودی برساند، کیفیتی است در بدن-ها، اجسام و کنش‌ها به گونه‌ای مکانیکی و به دلیل دخالت حس‌های گوناگون در ذهن جای می‌گیرد.

فصل چهارم کتاب برک در بردارنده‌ی بحث دقیقی از جدال زیبایی و والایی است. کانت در پی برک نشان داد والایی بیان زیبایی نیست و در امر بی پایان و نامحدود شکل می‌گیرد. برک زیبایی را به ظرافت و شکنندگی، و والایی را به قدرت و عظمت همانند دانسته است. همین سبب شد که بسیاری از نویسندگان مرد سالار روزگارش دیدگاه او را به زیبایی، زنانه بدانند. » (احمدی، ۱۳۷۴: ۷۸-۷۷)

۱-۷- دیدگاه زیبایی کانت

ایمانوئل کانت که از زوایایی تحت تاثیر برک قرار داشت، در سه نقد خود به نام "نقد اول - سنجش و خرد"، "نقد دوم - اخلاقیات" و "نقد سوم - نقد قوه ذوق یا نقد قوه حکم (زیباشناسی)"، زیبایی را وابسته به سلیقه و ذوق می‌داند و می‌گوید: حکم به زیبایی، حکم به ذوقیات است، پس زیبایی نسبی است. ذوقیات، بستگی به فرهنگ، دین و اعتقاد دارد و در نتیجه در مناطق مختلف، متفاوت است.

از نظر کانت داوری ذوقی به شکل "این چیز زیباست" تایید لذتی است که از آن چیز نتیجه شده و بدون استفاده از مفاهیم و مقوله‌های شناختی توانایی بیان شدن را دارد. شرط انتقال این است که داوری

مورد بحث رها از هر گونه منفعت طلبی باشد. خلاصه زیبایی و زیبایی هنری به لذت و ادراک حسی وابسته‌اند و نه به مفهوم سازی و شناخت عملی.

بابک احمدی در کتاب "حقیقت و زیبایی" در درس چهارم به بررسی دیدگاههای کانت راجع به زیبایی می‌پردازد. کانت در چهار گام زیبایی را بررسی کرده است که در زیر خلاصه این نظرات آورده می‌شود.

« در گام اول کانت داوری ذوقی را از نظر کیفیت بررسی کرد. او میان سه چیز تفاوت می‌گذارد: امر مطبوع، امر زیبا و امر خیر. امر مطبوع میل، هوس، اشتیاق و شهوت را ارضا می‌کند و میان حیوان و انسان مشترک است. امر خیر چیزی است که آن را با ارزش می‌شناسند همچون منش اخلاقی که در نهایت دارای بهره و سود نیز هست، این امر ویژه موجودات عاقل است، خواه انسان و خواه فرشتگان. امر زیبا هیچ ربطی به میل و خواست و شهوت ندارد و سرچشمه آن حس است، به همین دلیل ویژه موجودات زنده و خرد ورز و حساس؛ یعنی خاص انسان است.

در گام دوم که از نظر کمیت بررسی می‌شود مورد زیبا نمی‌تواند فقط برای من زیبا باشد، در این صورت حکم من به زیبایی آن فقط مربوط به سلیقه من می‌شود، در حالی که امر زیبا برای همگان زیباست، یا باید برای همگان زیبا باشد. پس دومین تعریف جزئی کانت از زیبایی آن است که زیبایی لذتی کلی و مستقل از مفاهیم بیافریند.

در گام سوم که از نظر نسبت بررسی می‌شود به مانند بررسی از جهت کیفیت، حکم ما به زیبایی چیزی نمی‌تواند به بهره و منفعت وابسته باشد. زیرا هر حکم و غرضی دست آخر به سود و بهره یا تصور و پندار وابسته است. در حکم زیبا شناسانه نمی‌توانیم بگوییم این چیز زیباست چون برای رسیدن به آن